

به سوی نظریه سرمایه مجتمع زیستی

دکتر هوشنگ امیر احمدی*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۰۶/۰۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۱۰/۲۵

چکیده:

هدف از این مقاله معرفی مفهوم جدیدی در برنامه‌ریزی به نام "سرمایه مجتمع زیستی"^۱ است. به طور یقین در برنامه‌ریزی کمبود مفاهیم وجود ندارد. این مفاهیم که از ایده‌های متنوع نشأت می‌گیرند، دیدگاه‌های متفاوتی از برنامه‌ریزی ارائه می‌دهند. اهم آنها عبارتند از: ۱- فرایند یا روشی برای رسیدن به وضعیت آینده مطلوب- اصطلاحاً نظریه‌های برنامه‌ریزی؛ ۲- ایده‌هایی که برنامه‌ریزی را به عنوان مجموعه‌ای از نظریات محتوایی^۲ برای تشریح چگونگی پیدایش، تکامل، رشد، و افول جامعه انسانی مشاهده می‌کند- اصطلاحاً نظریه‌ها در برنامه‌ریزی؛ ۳- ایده‌هایی که برنامه‌ریزی را به عنوان ابزار یا وسیله‌ای برای هدایت تغییرات به سوی یک هدف یا اهداف مشخص می‌بیند- اصطلاحاً نظریه‌ها برای برنامه‌ریزی. این مقاله با رویکردی تحلیلی به بررسی و تدقیق مفهوم نظریه سرمایه مجتمع زیستی، نقش، اهمیت و جایگاه آن در طرح‌ها و برنامه‌های شهری پرداخته است. به عبارت دیگر توجه را به سوی دارایی‌های مورد نیاز برای ساخت یک مجتمع زیستی موفق دعوت می‌کند.

کلید واژه‌ها: سرمایه مجتمع زیستی، رشد درون‌زا، فضای اجتماعی، جامعه فراگیر

* استاد برنامه‌ریزی و توسعه منطقه‌ای در دانشکده برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه رانگرز، نیوجرسی، امریکا

مقدمه

ضرورت آشنایی با مفهوم سرمایه مجتمعی زیستی

اگر چه برنامه‌ریزان توانسته‌اند علیرغم تقسیم بندی بین فرایند؛ شکل؛ و مضمون برنامه‌ریزی، از مجموعه آنها برای حل مسائل مشخص یا مسائل توسعه به شکلی جامع‌تر استفاده کنند؛ اما فرا رفتن از روش حل مسئله با این طریق بسیار مشکل بوده است، به ویژه زمانی که موضوع برنامه‌ریزی توسعه جامع برای قلمرویی مشخص مطرح بوده است، مثلاً توسعه یک کشور، یک منطقه، یک شهر، و یا یک محله. به عبارت دیگر، آنچه برنامه‌ریزان را با شکست مواجه ساخته عدم توانایی آنها در ترکیب روش‌ها، ابزارها، و نظریات برنامه‌ریزی نبوده، بلکه ناتوانی آنها از درک صحیح اجزاء تشکیل دهنده یک مجتمع زیستی موفق، و لذا تعیین وسایل مورد نیاز برای ساخت آن مجتمع بوده است. برای این مشکل نمی‌توان تنها برنامه‌ریزان را شمانت نمود، چرا که ریشه این مشکل در ماهیت چند رشته‌ای دانشی است که برنامه‌ریزان اغلب آنها را از سایر عرصه‌های علوم اجتماعی، شامل اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست و جغرافیا می‌گیرند.

طی چند سال اخیر، برنامه‌ریزان نیاز مبرمی به استفاده از روشی میان رشته‌ای^۳ احساس کرده‌اند. اما تا کنون هیچ نظریه برنامه‌ریزی یا ابزار مفهومی جدی میان رشته‌ای که بتواند روش‌ها، نظریه‌ها و ابزارهای برنامه‌ریزی را با هم تلفیق کند، به وجود نیامده است. عرصه‌های تک رشته‌ای متداول، برنامه‌ریزان را در مسیر این تلفیق ناتوان می‌کند، اما اگر برنامه‌ریزان قادر به تعریف یک مفهوم اصلی برای رشته خود بودند به نحوی که سایر مفاهیم تک رشته‌ای در آن ترکیب شود، مشکل می‌توانست کمتر شود. برای مثال از چهار عرصه تک رشته‌ای که برنامه‌ریزی بیشترین ادراک خود را از آنها می‌گیرد؛ اقتصاد عمدتاً بر ماده؛ جامعه‌شناسی بر روی ارزش؛ سیاست روی نهاد، و جغرافیا بر فضا استوار است.

پدیده جهانی شدن حرفه برنامه‌ریزان را پیچیده‌تر کرده است. اغلب چنین تصور می‌شود که محل^۴ (مجتمع زیستی) - یعنی جایی که به طور سنتی عمل برنامه‌ریزی در آن اتفاق می‌افتد - با پدیده جهانی شدن ناپدید شده است و اینکه برنامه‌ریزی هم، حداقل از نظر محتویات نظری و آموزشی، نیاز به جهانی شدن دارد. این در حالی است که جهانی شدن، همانطور که بسیاری آن را مشاهده کرده‌اند، باعث تجدید حیات محل شده است، تا جایی که آن را به تنها مقیاس فضایی مناسب برای عمل برنامه‌ریزی تبدیل کرده است. به موازات این رویداد مفهوم "حکومت جمعی"^۵ بیش از پیش مقبول و در سطوح محلی به کار گرفته می‌شود - که اصطلاحاً "جنبش واگذاری و انتقال قدرت"^۶ نامیده می‌شود. این رخداد خصوصاً جالب توجه است، چرا که جهانی شدن ضروریات عملکردی و تأثیرات قطبی کردن خود را محلی کرده است، که این خود نتیجه افزایش اهمیت فن‌آوری اطلاعات و همچنین ظهور جوامع فراگیر یا دانشی^۷ است.

منظور از "جامعه فراگیر" اشاره به خود محل است که افراد، سازمان‌ها، نهادها و شبکه‌ها را در برمی‌گیرد. این پدیده "محل گرای قطبی شدن جهانی"^۸ و "محل گرایی ضروریات عملکردی جهانی"^۹ از مهمترین عوامل محبوبیت اخیر رشته تخصصی

توسعه مجتمع زیستی در همه مدارس برنامه‌ریزی شهری است. اما این تمرکز جدید بر "توسعه مجتمع زیستی"، مانند رشته‌های تخصصی برنامه‌ریزی اسلاف خود، برای حرکت به جلو فاقد مفهومی اصلی و سازمان دهنده است. بنابراین ممکن است پرسیده شود: مفهوم اصلی سازمان دهنده برنامه‌ریزی جدید به عنوان رشته‌ای نظری و عملی چیست؟

تعریف و مضمون مفهوم سرمایه مجتمع زیستی

با پذیرفتن مجتمع زیستی به عنوان مناسب‌ترین واحد برنامه‌ریزی، تحلیل و عمل، "سرمایه مجتمع زیستی" به عنوان مفهوم اصلی سازمان دهنده برنامه‌ریزی پیشنهاد می‌شود. اگر چه مفهوم سرمایه جدید نیست اما "سرمایه مجتمع زیستی" به عنوان یک مفهوم برنامه‌ریزی جدید است. نو بودن این مفهوم به این دلیل است که سرمایه مجتمع زیستی به طور ویژه فقط شکل دیگری از سرمایه نیست. مثلاً سرمایه مجتمع زیستی، مانند سرمایه اقتصادی، انسانی، اجتماعی، کالبدی، رایانه‌ای و از این قبیل نیست. این مفهوم؛ قدرت تلفیق مفاهیم اساسی چهار پایه اساسی تک رشته‌ای برنامه‌ریزی - یعنی ماده، ارزش، نهاد و فضا - را در درون یک چهارچوب نظری میان رشته‌ای در بر دارد. اما چرا از مفهوم "سرمایه" استفاده می‌کنیم؟

اول: سرمایه معنای خاصی را تداعی می‌کند و آن معنای موجودیتی خود افزون است که بقیه می‌توانند از طریق آن هویت پیدا کنند، و به اتفاق مفهوم مجتمع زیستی می‌تواند روابط موجود را به خوبی نشان دهد. با ارائه این معنا از سرمایه؛ هدف، گسترش آن به روابط اجتماعی و فرهنگی است.

اغلب تصور می‌شود محل - جایی که به طور سنتی برنامه‌ریزی در آن اتفاق می‌افتد - با پدیده جهانی شدن ناپدید شده است. در حالی که جهانی شدن، باعث تجدید حیات و تقویت محل (مجتمع زیستی) شده است، تا جایی که آن را به تنها مقیاس فضایی مناسب برای عمل برنامه‌ریزی تبدیل کرده است.

هر جامعه‌ای حتی فقیرترین آن، واجد مزایای خود است. برای کشف این مزایا کافی است نگاه عمیق‌تری به مجتمع زیستی داشته باشیم. نگاهی که برنامه‌ریزان ندارند.

با پذیرش مجتمع زیستی به عنوان مناسب‌ترین واحد برای برنامه‌ریزی، تحلیل و عمل، "سرمایه مجتمع زیستی" به عنوان مفهوم اصلی سازمان دهنده برنامه‌ریزی پیشنهاد می‌شود. اهمیت مفهوم سرمایه مجتمع زیستی در این است که قدرت تلفیق مفاهیم اساسی چهار پایه اصلی تک رشته‌ای برنامه‌ریزی - یعنی ماده، ارزش، نهاد، و فضا - را در درون چهارچوبی نظری و میان رشته‌ای دارد.

آنچه برنامه‌ریزان را با شکست مواجه ساخته عدم توانایی در ترکیب روش‌ها، ابزارها و نظریات برنامه‌ریزی، نبوده بلکه ناتوانی در درک درست اجزاء تشکیل دهنده یک مجتمع زیستی موفق، و بنابراین تعیین وسایل مورد نیاز برای ساخت آن بوده است.

مأخذ: نگارنده

نمودار شماره ۱: ضرورت وجودی مفهوم سرمایه مجتمع زیستی

دوم: مفهوم اجتماعی فضا امکان مفهوم‌سازی چند وجهی یگانگی فضایی و همچنین درک زمانی آن را فراهم می‌کند. در اینجا زمان و فضا با یکدیگر تلفیق شده، متن لازم برای جنبه‌های مختلف مادی، اجتماعی، نهادی و حتی روحی، روانی زندگی در مجتمع زیستی را فراهم می‌کند. این مفهوم سرمایه که در درون سرمایه مجتمع زیستی وجود دارد در نمایان شدن اهمیت دارایی‌های کمتر استفاده شده، شامل حتی دانش کدبندی نشده‌ای که معمولاً در گردهمایی‌ها و مکان‌های متعدد مجتمع‌های زیستی بین مردم مبادله می‌شود، کمک می‌کند. می‌توانیم فقیرترین مجتمع زیستی دنیا را در نظر گرفته و با شناسایی خصوصیات

بالقوه و مزایایش شکل جدیدی از آن عرضه نماییم. هر جامعه‌ای حتی فقیرترین آن، واجد مزایای خاص خود است. برای کشف این مزایا کافی است نگاه عمیق‌تری به مجتمع زیستی داشته باشیم، نگاهی که برنامه‌ریزان ندارند.

و بالاخره مفهوم سرمایه مجتمع زیستی توجه را به سوی آنچه یک مجتمع زیستی برای یک زندگی با کیفیت بهتر عرضه می‌کند، یا باید عرضه کند، رهنمود می‌کند. به عبارت دیگر، توجه را به سوی دارایی‌های مورد نیاز برای ساخت یک مجتمع زیستی موفق دعوت می‌کند. این کاربرد عملی مفهوم سرمایه مجتمع زیستی است که آن را برای سازمان‌دهندگان و برنامه‌ریزان مجتمع زیستی به عنوان سیاست‌گذاران جذاب می‌نماید و از این طریق نه تنها به حل مشکل بلکه به تحرک و تجهیز مجتمع زیستی برای توسعه نیز کمک می‌کند. فهرستی از آنچه مفهوم سرمایه مجتمع زیستی را در بر می‌گیرد به شرح زیر است:

- موقعیت جغرافیایی

- منابع طبیعی

- محیط تجاری و طبیعی

- آداب و رسوم و سنن

- کیفیت زندگی

- صرفه‌جویی ناشی از تجمع فعالیت‌های اقتصادی^{۱۰}

سرمایه مجتمع زیستی همچنین شامل دارایی‌هایی می‌شود که اهمیت سرمایه‌گذاری منطقه‌ای را منعکس می‌سازد، نظیر:

- محیط مناسب برای رشد تجارت و مناطق صنعتی

- شبکه‌های تجاری که منجر به کاهش هزینه‌های معاملات و داد و ستد گردد.

اما آنچه که کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد، روابطی است که اصطلاحاً به "وابستگی‌های متقابل غیر مبادله‌ای"^{۱۱} معروف هستند؛ نظیر:

- ادراک و آگاهی

- رسوم و قراردادها

- مقررات نانوشته و سیستم‌های اعتماد

- همبستگی، همیاری متقابل و تبادل افکار و ایده‌ها

معمولاً چهار عامل آخر سرمایه اجتماعی نامیده می‌شود که در هر جامعه‌ای با دیگری تفاوت دارند. فهرست بالا همه اجزاء در برگیرنده مفهوم سرمایه مجتمع زیستی را شامل نمی‌شود. مثلاً عامل دیگری که باید ذکر شود، عامل "محیط" یا عوامل اثرگذار غیر ملموس^{۱۲} بر روی جامعه است. همه اینها شامل پیامد ترکیبی از نهادها، مقررات، عملکردها، تولیدکنندگان، محققین و سیاست‌گذارانی است که مجموعاً نوآوری و خلاقیت را ممکن می‌سازند.

به ساخت یک مجتمع زیستی در بیابان بیاندیشید. چه چیزهایی مورد نیاز است؟ باید به تمام ابعاد مختلفی که یک مجتمع زیستی را شکل می‌دهد توجه نمود: نیازهای اقتصادی؛ یا چیزی که تولید و مصرف می‌شود؛ نیازهای فرهنگی و معنوی؛ که جزیی از هر جامعه می‌باشند؛ حیات اجتماعی؛ روابط متقابل بین مردم؛ از جمله جشن‌ها، عروسی‌ها، طلاق‌ها؛ حیات سیاسی؛ مانند رأی گیری، مشارکت سیاسی، تغییرات حکومتی، انقلاب‌ها؛ و روابط فضایی؛ یا فضای اطراف و داخل یک مکان. برای کاربردی کردن فضای زندگی مورد نظر همه عوامل بالا باید زنجیروار در متن آن موجود باشد. تمامی عوامل یاد شده واجد ساختاری فضایی و شبکه‌ای هستند و بسان یک شبکه درون یک محدوده جغرافیایی ساخته می‌شوند. بنابراین، روابط و اجزاء اجتماعی، فضایی، اقتصادی، سیاسی، معنوی و فرهنگی درون ابعاد همسان شکل می‌گیرند.

اهمیت مفهوم سرمایه مجتمع زیستی

طی چند سال گذشته، ارزش و اعتبار مفهوم "سرمایه مجتمع زیستی" با تغییر سیستم‌های تولید، که از سی سال پیش شروع شد، رشد چشمگیری داشته است. در آغاز، سیستم مصرف/ تولید انبوه نیاز به نیروی کار ارزان داشت. هم زمان با کاهش دستمزدها به نسبت هزینه کل و بهبود حمل و نقل و ارتباطات راه دور، شرکت‌ها به راحتی قادر به تغییر مکان در صورت نیاز شدند. متعاقباً دوره "تولید انبوه" به دوره "تخصص گرایی انعطاف‌پذیر"^{۱۳} منتهی شد که بر اساس آن تولید کننده توانایی برآورده نمودن نیازهای مصرف کننده به اقلام شخصی‌تر، توسط واحدهای تولیدی کوچک و متوسط، که به سادگی با تغییر مکان سازگار بود، پیدا کرد. در این سناریو مکان سرمایه‌گذاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که سرمایه‌گذاران معمولاً نبود "اقتصاد مقیاس" را از طریق "اقتصاد مکان" جبران می‌کنند. بنابراین مکان‌هایی که بیشترین بازگشت سرمایه و کمترین میزان خطر را داشته باشند، مدنظر قرار گرفتند. این اتفاق باعث پارگی سرزمین‌ها شد. مناطق معینی بر اساس مزیت‌های نسبی ناحیه در انواع خاصی از تولیدات تخصص یافتند. مناطق صنعتی با یک سیستم تقسیم کار پیشرفته‌تری با کارایی بیشتر سیستم‌های تولید و در عین حال با هزینه کمتر، پدیدار شدند. در عین حال ثابت شده است که همجواری جغرافیایی و همکاری میان شرکت‌های تجاری باعث کاهش بیشتر هزینه‌ها می‌شود.

"سرمایه مجتمع زیستی" برای برخی سرمایه‌گذاری‌ها بسته به نوع ناحیه، دارایی‌ها و توان بالقوه‌اش بازدهی بیشتری نسبت به سایر سرمایه‌گذاری‌ها دارد. چرا چنین است؟ به این دلیل که در این روش نگاه به مجتمع زیستی بر اساس چیزهایی که دارد و عرضه می‌نماید؛ است نه چیزهایی که ندارد و عرضه نمی‌کند. بنابراین توانایی شناسایی منابع و تشویق و تجهیز نمودن آنها یک مفهوم کلیدی می‌شود. بعد از شناسایی یک نوع سرمایه مشخص، خواه بالفعل یا بالقوه، شخص می‌تواند مناسب‌ترین نوع فعالیت را برای آن منطقه تعیین کند. این بدین معناست که فضا یک عامل جدیدی در تولید به شمار می‌آید. مناطق مزیت‌های نسبی ریکاردویی^{۱۴} دارند. به عبارت دیگر این مناطق به علت پایین بودن نسبی هزینه‌های عوامل تولید رقابتی‌تر هستند. به علاوه، این مناطق به علت داشتن دارایی‌هایی که منحصر به منطقه است، دارای مزیت مطلق نیز می‌باشد.

نظریات رشد درونزا^{۱۵} تمرکز جدید بر روی سرمایه مجتمع زیستی، شامل همجواری جغرافیایی، را تایید می‌کند. به طور فرایندهای پیشرفت فن‌آوری به عنوان یکی از عوامل تولید شناخته شده است. به جای وارد کردن فن‌آوری به وسیله شرکت‌ها (یک متغیر خارجی) می‌توان آن را جزء جدایی ناپذیر فعالیت شرکت‌ها قرار داد (یک متغیر درونی). "فراگیری" یکی از راه‌هایی است که باعث رخداد این پدیده می‌شود. افراد، شرکت‌ها و مناطق همه می‌توانند یاد بگیرند و یاد می‌گیرند، اما اساس روش جدید توسعه مجتمع زیستی فراگیری سرزمینی است. آثار برونی^{۱۶} اقتصادی روش دیگری است و این زمانی اتفاق می‌افتد که دستاوردهای لحاظ نشده، از قبیل افزایش بهره‌وری یک شرکت تجاری به افزایش بهره‌وری شرکت تجاری دیگر در همان عرصه منجر گردد، درست مانند یک کارمند پر انرژی که موجب تحرک همکاران خود و افزایش انرژی آنها گردد. در اینجا باز هم مجتمع زیستی و همجواری برای تقویت فراگیری شرکت‌ها و افراد عوامل کلیدی هستند. "ابناشت دانش"^{۱۷} جنبه سوم همجواری جغرافیایی و همکاری میان شرکت‌های تجاری است. بهره‌وری محققین تابع فزاینده‌ای از ذخیره دانش است. این افزایش بهره‌وری با افزایش دانش اندوخته و کاهش هزینه همراه است. همچنین افزایش بهره‌وری شرکت‌های تجاری هم تابعی از ذخیره و کیفیت زیرساخت‌های موجود در یک مجتمع زیستی است.

چنانچه اجزاء سرمایه مجتمع زیستی به نحو مطلوبی مورد استفاده قرار گیرند، منجر به افزایش بهره‌وری می‌گردند، ضمن اینکه رشد حاصل از آنها بیشتر درون‌زا خواهد بود تا برون‌زا. درون‌زایی به طور ویژه در رابطه با "صرفه‌جویی‌های اقتصادی ناشی از تجمع فعالیت‌های اقتصادی"، سرمایه اجتماعی، و "وابستگی‌های متقابل غیر مبادله‌ای" به دست می‌آید. علاوه بر این طی سال‌های اخیر، گرایش روش تحقیق و توسعه محیط مجتمع زیستی به سمت ارتقاء روش گستردگی^{۱۸} بوده است تا روش فشردگی^{۱۹}، و حال آنکه چنین گرایشی نیز به سهم خود در رشد درون‌زا مؤثر بوده است. در روش گستردگی فرض بر این است که نه فقط افراد، بلکه محلات، شهرها و مناطق نیز قدرت فراگیری دارند و لذا بجاست که از آنها به عنوان "مناطق و شهرهای فراگیر" یاد کرده و امکانات نیز بر ایشان فراهم آورد.

پیامدهای ابزارهای سیاست‌گذاری برای مفهوم سرمایه مجتمع زیستی

مفهوم سرمایه مجتمع زیستی برای ابزارهای سیاست‌گذاری موجود پیامدهایی به همراه دارد و همچنین معرف سیاست‌گذاری‌های جدید و گسترده است. از نتایج سیاست‌گذاری اقتصادی بر اساس مفهوم سرمایه مجتمع زیستی هدایت نمودن جذب سرمایه‌ها به مناطقی است که بیشترین سود از آنها بدست می‌آید. در چنین وضعیتی، تخصیص منابع با کارایی بهتر و بدنبال آن رشد بالاتر و با دوام‌تر نصیب کشور می‌گردد. در این روش، سرمایه‌ها همخوانی بیشتری با مناطق پیدا می‌کنند. اما در ابتدا باید به شناسایی امتیازات مجتمع زیستی پرداخت.

یکی از ابزارهای سیاست‌گذاری قدیمی و معمول ترغیب سرمایه‌گذاران با بهره‌گیری از روش تشویق مالی یا مالیاتی، به سرمایه‌گذاری در مناطقی است که در حالت عادی جاذب سرمایه نیستند. متأسفانه در درازمدت این نوع سیاست‌گذاری منجر به توسعه نمی‌گردد، زیرا هیچ تضمینی برای ایجاد هماهنگی بین سرمایه‌گذاری‌ها و سرمایه مجتمع زیستی وجود ندارد و نیز آن که

این روش به کشف و توسعه سرمایه مجتمع زیستی کمک نمی‌کند. جوامع زیستی غنی، زنده و پویا هستند. بر اساس اقتصاد نئوکلاسیک؛ فضای سرزمینی معمولاً یکنواخت است. اما با در نظر گرفتن منابع، این ایده نادرست خواهد بود. یک کشور از جوامع زیستی گوناگون و متفاوت تشکیل شده است. در اینجا مطرح نمودن یک بینش سیاست‌گذاری جدید ضروری به نظر می‌رسد، تا بر اساس سیاست‌گذاری‌های عمومی، با هدف تشویق توسعه سرزمینی یا محدود کردن نابرابری‌های سرزمینی، قبل از هر چیز در راستای توسعه سرمایه مجتمع زیستی گام بردارد. در واقع، چنین بینش و نگرشی بهترین و مناسب‌ترین نوع سیاست‌گذاری است زیرا تمام تلاش را در جهت ساختن مجتمع زیستی و افزایش ظرفیت آن برای زندگی بهتر ساکنین به کار می‌گیرد.

تفکر دیگری که از مفهوم سرمایه مجتمع زیستی ناشی می‌شود جدا ناپذیری وظایف مجتمع زیستی از ساختار فضایی آن است. آیا علت وجود یک مکان در یک مجتمع زیستی به دلیل صرف وجه فضایی آن مکان است یا به جهت فعالیت‌هایی که در آن رخ می‌دهد. به اعتقاد نگارنده دلیل وجود آن مکان به سبب رویدادهایی است که در آن اتفاق می‌افتد. برای مثال، یک شهر دانشگاهی را در نظر بگیرید، اگر دانشگاه از آن حذف شود؛ آیا هویت و وجهه زیستی شهر حفظ خواهد شد؟ خیر، به طور یقین هویت اولیه‌اش باقی نمی‌ماند. شهر و نقش عملکردی آن دو عضو جداناپذیر هستند. اینکه فضای زیستی جایی است که در آن فعالیت انجام می‌شود بحث جدیدی است. تمایز فضا و فعالیت یک تمایز واقعی نیست. برای مثال، فعالیت اقتصادی به یک بخش مشخص که خود وجهی از سرزمین است مرتبط می‌شود.

بر اساس نظریه سرمایه مجتمع زیستی تمایز سرزمین در مقابل بخش^{۲۰} نیز تمایز غیر واقعی دیگری است. یک سرزمین را نمی‌توان به عنوان جعبه‌ای دید که در آن اشیاء قرار گرفته‌اند. در عوض، سرزمین را باید به عنوان شبکه‌ای از روابط دید. بنابراین، بر اساس نظریه جدید پیشنهادی، مردم در مقابل محل نیز یک تمایز واقعی نیست. آیا یک ملت می‌تواند مرفه باشد بدون اینکه محل زندگی‌اش مرفه باشد؟ البته که خیر. یک محل نیز نمی‌تواند بدون ساکنانش وجود داشته باشد، چرا که بدون مردم محل یک طبیعت بکر است. همچنین، مردم نیز بدون محل انتزاعی یا بی‌هویت هستند و نمی‌توانند وجود داشته باشند.

پیامد دیگر این نظریه این است که مفهوم سرمایه مجتمع زیستی مختص به یک ناحیه؛ توانایی درک بهتر برای چگونگی مبارزه مؤثر با نابرابری‌های منطقه‌ای حاصل از توسعه درون یک کشور را مقدور می‌سازد. توانمند کردن یک کشور یا منطقه از طریق سرمایه توسعه مجتمع زیستی این قدرت را به آن کشور یا منطقه می‌دهد که فعالیت‌هایشان را به نحوی توسعه دهند که فعالیت‌ها در همان کشور یا منطقه بیش از هر کشور یا منطقه دیگری سودآور باشند. در نهایت این نوع تخصیص منابع به کارایی بیشتر و به وضعیتی که آن را تخصیصی شدن^{۲۱} مجتمع زیستی نامیدیم می‌انجامد.

تخصیصی شدن منطقه را قادر می‌سازد، صرفه‌جویی‌های اقتصادی ناشی از تجمع فعالیت‌های اقتصادی مهم را کسب نماید، سرمایه سرزمینی خود را توسعه دهد، بیش از پیش رقابتی گردد و فعالیت‌های اقتصادی بیشتری را جذب کند. در نهایت تخصیصی شدن مجتمع زیستی به قطبی شدن فعالیت‌ها در سطح ملی و جهانی منجر می‌گردد. بسیاری معتقدند که کشورها در سراسر جهان مانند ایالات متحده آمریکا به تدریج تخصیصی خواهند شد و در این صورت نابرابری‌های منطقه‌ای در مجموع کاهش پیدا خواهد

کرد. بنابراین، جای شگفتی نیست که نابرابری‌های منطقه‌ای در ایالات متحده آمریکا کمتر از اروپا است. برای مثال، تفاوت درآمد سرانه تولید ناخالص داخلی میان مناطق در اروپا دو برابر این تفاوت در ایالات متحده آمریکا است.

یکی از عمده‌ترین پیامدهای نظریه سرمایه مجتمعی زیستی این است که این نظریه ارتباط بین محل و جهانی را که بیش از پیش رقابتی شده است را بهتر ترسیم می‌کند. بطور مشخص، این نظریه می‌تواند دلیل تشدید رقابت جهانی و افزایش رقابت را به دلیل جهانی شدن توضیح دهد. این رقابت تنها به کشورها، صنایع و واحدهای تولیدی محدود نمی‌شود. شهرها و مناطق هم نقش مهمی در این رابطه ایفاء می‌کنند و آن‌ها نیز با یکدیگر در رقابت هستند. شهرها و مناطقی که قدرت رقابتی بیشتری دارند، سود بیشتری از روند جهانی شدن برده‌اند تا شهرها و مناطقی که قدرت رقابتی کمتری دارند. در واقع گروه اخیر، یعنی مناطق ضعیف، از افزایش وابستگی‌های متقابل اقتصادی حاکم بر دنیا و کشورها صدمه می‌بینند. این تفاوت قدرت در رقابت باعث وخیم‌تر شدن نابرابری بین مناطق درون کشورها شده است. اینجاست که تخصص‌گرایی ناحیه‌ای بر اساس سرمایه مجتمعی زیستی به کاهش این نابرابری کمک می‌کند.

نظریه سرمایه مجتمعی زیستی به کاهش نابرابری‌ها از طریق تشویق اختیاردهی^{۲۲} به مناطق، که به معنای ترکیبی از تمرکز زادی در تصمیم‌گیری^{۲۳} و تمرکززادی در فعالیت‌ها^{۲۴} از طریق توزیع قدرت‌های قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی است، هم کمک می‌کند. در عصر جدید معمولاً دو گرایش درون کشورها دیده می‌شود. نخست، مناطق با مزایای نسبی کمتر، که از دولت مرکزی مدد بیشتری برای توسعه زیربنایها و خدمات عمومی طلب می‌کنند تا جذابیت بیشتری برای سرمایه‌گذاری پیدا کنند. دوم، مناطق با مزایای نسبی بیشتر، که خواهان اختیارات اقتصادی و خودمختاری سیاسی بیشتری هستند. بنابراین، در برخی از کشورها روند توسعه و جهانی شدن با افزایش اختیاردهی منطقه‌ای همراه بوده است.

برخی از برنامه‌ریزان منطقه‌ای از اینکه اختیاردهی منطقه‌ای بتواند شکاف بین مناطق را کاهش دهد تردید دارند. شاید بتوان دلیل این موضع‌گیری را به طرز تفکر و عمل آنها در چهارچوب مفاهیم قدیمی برنامه‌ریزی نسبت داد. اما اینکه آنها نسبت به تأثیر روند اختیاردهی بیشتر، برای کاهش بیشتر نابرابری‌های منطقه‌ای مردد باشند، قابل درک است. بدون شک مناطقی که از روند جهانی شدن بیشترین سود را می‌برند از اختیاردهی بیشتر هم سود بیشتری می‌برند. آنها شانس سود دهی بیشتر و قابل کنترل‌تری دارند. عکس این قضیه در مورد مناطقی که از روند جهانی شدن سود کمتری می‌برند مصداق دارد. اختیار دهی بیشتر در واقع ممکن است مشکلات اقتصادی این نوع مناطق را بیشتر کند چرا که آنها دیگر نمی‌توانند همچون گذشته از کمک‌های دولتی برخوردار شوند. اینجاست که یک حاکمیت جمعی^{۲۵} مناسب و متعادل برای توسعه مجتمعی زیستی حیاتی است.

اختیار دهی تنها زمانی امکان‌پذیر است که بستر آن آماده باشد (به ویژه در رابطه با توزیع قدرت‌ها و مسئولیت‌ها بین دولت مرکزی، مناطق و شهرها در حوزه‌های قانون‌گذاری، مالی و اقتصادی). طبق اصل تمرکز زادی در تصمیم‌گیری هدف اختیاردهی باید کسب بیشترین هماهنگی بین مصرف‌کنندگان کالاها و پرداخت کنندگان هزینه تولید این کالاها باشد. در مقابل، برابر اصل کفالت^{۲۶}، کسانی که متأثر از موضوع مشخصی هستند باید در حوزه قدرتی قرار بگیرند که برای آن موضوع مشخص

مسئولیت دارند. معمولاً فدرالیسم مالی در اکثر کشورها مطابق منطق اقتصادی^{۲۷} اجرا نمی‌شود. بنابراین، حاکمیت جمعی باید در راستای سیاست‌گذاری سرزمینی اصلاح شود تا ساختارهای نهادی به پویایی اقتصادی کمک مؤثر و بیشتری کند. همیاری در مناطق و محلات بین بخش‌های خصوصی و عمومی یا نمایندگان جامعه مدنی باید به گونه‌ای توسعه یابد که نیازهایی که در مجتمع زیستی واجد اهمیت بیشتری است، نظیر بیکاری و انبساط اقتصادی، را برآورده سازد. بهترین شکل حاکمیت جمعی آن شکلی است که شرکت مستقیم مردمی را خواستار است به ویژه در تصمیم‌گیری‌هایی که منافع آن مستقیماً به شرکت کنندگان در آنها برمی‌گردد.

سرمایه مجتمع زیستی و سیاست‌گذاری‌های عمومی

در عین حال، مفهوم سرمایه مجتمع زیستی به اتخاذ سیاست‌های ساختاری، اقتصاد کلان، صنعتی و منطقه‌ای در ارتباط با منابع و نیازهای مجتمع زیستی کمک می‌کند. به عبارت روشن‌تر، این سیاست‌ها در چهارچوب مفهوم مجتمع زیستی شکل جامع‌تری به خود می‌گیرند. برای فراهم نمودن شرایط عام مورد نیاز رفاه به معنای رشد بدون تورم، بیکاری و دیگر آثار منفی برونی، اجرای سیاست اقتصاد کلان تکمیلی در سطح مجتمع زیستی امری الزامی است. هدف اصلی سیاست اقتصاد کلان مجتمع زیستی تسهیل رشد هماهنگ و سازگار با عناصر گوناگون تقاضای انبوه شامل مصرف خصوصی، سرمایه‌گذاری‌ها، مصرف دولتی و صادرات خالص است. یک سیاست اقتصاد کلان مجتمع زیستی مناسب باید تورم را در حداقل نگه دارد که لازمه آن حداقل نگه داشتن کسری بودجه عمومی است.

انعطاف‌پذیری بازارها به عنوان یک فرض مهم، که سیاست‌های اقتصاد کلان نئوکلاسیک به طور بخشی بر اساس آن تنظیم می‌شوند، به ندرت در رابطه با بازارها کار مصداق پیدا می‌کند. بنابراین، سیاست‌های ساختاری را نیز باید به عنوان مکمل سیاست‌های کلان اقتصاد سنتی در سطح مجتمع زیستی اجرا نمود. هدف اصلی سیاست‌های ساختاری، بهبود بخشیدن به کارایی بازار و بهره‌وری عوامل تولید است. کارایی بازار افزایش می‌یابد، اگر بازارها قابلیت عملکرد آزاد، یعنی بدون هیچگونه محدودیت و کمبود، را داشته باشند. این بدین معناست که اصلاح مقررات باید تا آنجا ادامه پیدا کند که هر گونه قوانین و تشریفات اداری زاید برطرف شود. همچنین معنای دیگر آن این است که بازارها نیز باید شفاف و از هرگونه عملکرد غیرمنصفانه تجاری که اصل رقابت را نقض می‌کند، نظیر فساد اداری، انحصارات و کارتل‌ها بری باشند. یقیناً این سیاست‌ها باید مستقیماً در سطوح منطقه‌ای و محلی اجرا گردند، چرا که در این سطوح است که ناتوانی‌های بازار و در نتیجه سیاست‌های اصلاحی بازار را می‌توان ارزیابی کرد.

سیاست صنعتی نیز باید در سطح سرزمینی مورد بازبینی قرار گیرد. در گذشته سیاست‌های صنعتی دارای اهداف متفاوت در زمان‌های مختلف و در کشورهای مختلف بوده‌اند. این سیاست‌ها معمولاً در مجموع کشور را مورد هدف قرار می‌دادند، حتی اگر مناطق مشخصی انتخاب طبیعی و اصلی برای مکان دادن صنایع مورد نظر بوده است. پیشینه یا امتیازات نسبی مناطق نقش مهمی در اسکان صنایع نداشت. همچنین، در بیست سال گذشته یکی دیگر از اهداف سیاست‌های صنعتی در کشورهای مشخصی تسهیل تأسیس مجتمع‌های صنعتی بزرگ از طریق ادغام و یکپارچه کردن شرکت‌های داخلی یا خارجی بوده است. این برخورد نیز در حال

حاضر نیاز به تغییر، به معنای تأسیس صنایع محبوب‌تر برای مجتمع زیستی و سیاست صنعتی متکی بر آن، دارد. نقش دولت مرکزی حفظ و توسعه صنایع و بهره‌برداری از امتیازات صنعتی مجتمع‌های زیستی است. در میان این امتیازات برای مجتمع‌های زیستی آموزش، تربیت و خلاقیت اهمیت بیشتری دارند. در این ارتباط، شهرها و مناطق به عنوان نقش‌آفرینان مهم توسعه صنعتی ظاهر می‌گردند. در بازار مکان‌ها، هر محل امتیازات ویژه‌ای را عرضه می‌کند که باید از آن‌ها برای جذب یک صنعت مشخص و یا یک بخش صنعتی استفاده کافی برد.

دو نوع عملکرد سیاست صنعتی برای ساختن مجتمع زیستی مفید است. اول، سیاست‌هایی که در جهت کاهش هزینه‌های عملکردی صنایع از طریق سرمایه‌گذاری در خدمات حمل و نقل و ارتباطات طراحی شده‌اند. دوم، سیاست‌هایی که برای تقویت قدرت رقابت بازار در مجموع و بازار محلی به طور اخص طراحی شده‌اند. بنابراین، سیاست‌های صنعتی می‌توانند یا مجتمع زیستی را نشانه قرار دهند و یا هدف اصلی‌شان فقط صنایع باشد. آخرین عرصه سیاست‌گذاری، که نظریه مجتمع زیستی می‌تواند به تعریف دوباره آن کمک کند، سیاست‌های منطقه‌ای است. در گذشته هر سیاستی که مناطق با کمترین امتیاز نسبی را هدف قرار می‌دادند، تمایل به فراهم نمودن ابزارهای زیر داشته‌اند:

۱- یارانه‌های انبوه

۲- ایجاد قطب‌های اقتصادی انسان ساخت

۳- ایجاد شهرهای فن‌آورانه

۴- کوشش در زنده نگه داشتن شهرهای صنعتی در حال افول به منظور حفاظت از شغل‌های محلی

طی سال‌ها، به تدریج این شناخت به وجود آمد که این سیاست‌ها و الزامات آنها محدودیت‌هایی دارند و یا به طور کلی به شکست منجر می‌شوند و در کنار این گرایش؛ گرایشی جدید شروع به ظهور در عرصه سیاست منطقه‌ای کرد مبنی بر اینکه متمرکز شدن بر سرمایه مجتمع زیستی برای توسعه منطقه‌ای و ملی اهمیت بیشتری دارد. این برخورد جدید بر پنج محور استوار است:

۱- هدف اصلی سیاست‌های منطقه‌ای نباید فقط تکیه بر مناطق با کمترین امتیاز نسبی باشد، بلکه باید همه مناطق از ثروتمندترین تا فقیرترین مناطق را مورد توجه قرار دهند.

۲- سیاست‌های منطقه‌ای نباید فقط به جذب سرمایه‌گذاری از طریق دادن یارانه‌ها و بخشش مالیاتی و کالاهای غیر نقدی به مناطق فقیر و واجد مشکل اکتفا کنند. در مقابل، سیاست‌های منطقه‌ای باید این اطمینان را ایجاد کند که همه مناطق قادرند فرصت‌های توسعه‌ای خود را به حداکثر برسانند از جمله فرصت‌هایی که در سطح مجتمع‌های زیستی موجودند (توسعه درون‌زا).

۳- سیاست‌های منطقه‌ای نباید به طور تصنعی سطح توسعه زیربنایی را در همه مناطق یکسان نگه دارند بلکه باید به منظور ایجاد یک محیط مناسب برای توسعه واحدهای صنعتی طراحی گردند. چون این نوع توسعه به ویژگی‌های منطقه مورد

نظر وابسته است، سیاست‌های زیربنایی ممکن است بر اساس ویژگی‌های مناطق و یا ویژگی‌های دیگر جوامع زیستی طراحی شوند.

۴- سیاست منطقه‌ای جدید دیگر به زیربناها به عنوان شکل‌های کالبدی ملموس نگاه نمی‌کند. در واقع امروزه زیربناهای ناملموس، نظیر دانش، فناوری و خلاقیت بیشتر مورد حمایت و تأکید هستند. بنابراین امروزه، سیاست‌هایی اجرا می‌شوند که هدفشان بهبود بخشیدن به امتیازات رقابتی و جذابیت مناطق هستند. این سیاست‌ها عبارتند از ۱- کمک به انتشار دانش (آموزش، تربیت و دوره‌های تخصصی ویژه)، فناوری‌ها و خلاقیت‌ها؛ ۲- اجراء سیاست‌هایی که باعث رشد سرمایه شرکت‌ها می‌شوند؛ ۳- رفع موانع بر سر راه رقابتی شدن از طریق انعطاف بخشیدن بیشتر به بازار و سیال نمودن فعالیت‌ها از طریق کاهش مقررات و کنترل‌های دست و پاگیر؛ ۴- ایجاد زیربناهای فن‌آوری و ارتباطی جدید جهت افزایش رقابت نسبی مناطق و جذابیت آن‌ها برای تجارت جدید؛ و ۵- توزیع عادلانه مسئولیت‌ها و منابع مالی بین سه سطح سیاست‌گذاری (مرکزی، منطقه‌ای و محلی). در این رابطه باید از انتقال مسئولیت‌ها (تمرکز زدایی) به مجتمع زیستی اجتناب ورزید مگر اینکه منابع مالی مورد نیاز همراه با این نوع تمرکز زدایی فراهم شود.

یکی از ابزارهای سیاست‌گذاری قدیمی و معمول ترغیب سرمایه‌گذاران با بهره‌گیری از روش تشویق مالی یا مالیاتی، به سرمایه‌گذاری در مناطقی است که حالت عادی جاذب سرمایه نیستند. متأسفانه در دراز مدت این نوع سیاست‌گذاری منجر به توسعه نمی‌گردد زیرا هیچ تضمینی برای ایجاد هماهنگی بین سرمایه‌گذاری‌ها و سرمایه مجتمع زیستی وجود ندارد و نیز آنکه این روش به کشف و توسعه سرمایه مجتمع زیستی کمک نمی‌کند.

نظریه سرمایه مجتمع زیستی به کاهش نابرابری‌ها از طریق تشویق اختیاردی به مناطق، که به معنای ترکیبی از تمرکز زدایی در تصمیم‌گیری و تمرکز زدایی در فعالیت‌ها از طریق توزیع قدرت‌های قانونگذاری و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی است، هم کمک می‌کند. اختیار دهی تنها زمانی امکان‌پذیر است که بستر آن آماده باشد مخصوصاً در رابطه با توزیع قدرت‌ها و مسئولیت‌ها بین دولت مرکزی، مناطق و شهرها. معمولاً فدرالیسم مالی در اکثر کشورهای مطابق منطق اقتصادی اجرا نمی‌شود. بنابراین، حاکمیت جمعی باید در راستای سیاست‌گذاری سرزمینی اصلاح شود تا ساختارهای نهادی به پویایی اقتصادی کمک مؤثر و بیشتری کند.

مفهوم سرمایه مجتمع زیستی به اتخاذ سیاست‌های ساختاری، اقتصاد کلان، صنعتی و منطقه‌ای در ارتباط با منابع و نیازهای مجتمع زیستی کمک می‌کند. به عبارت روشن‌تر، این سیاست‌ها در چهارچوب مفهوم مجتمع زیستی شکل جامع‌تری به خود می‌گیرند. برای نمونه، سیاست منطقه‌ای مبتنی بر سرمایه مجتمع زیستی دیگر به زیربناهای ملموس نگاه نمی‌کند. در واقع امروزه زیربناهای ناملموس، نظیر دانش، فناوری و خلاقیت بیشتر مورد حمایت و تأکید هستند. بنابراین، سیاست‌هایی امروز اجرا می‌شوند که هدفشان بهبود بخشیدن به امتیازات رقابتی و جذابیت مناطق هستند، نظیر کمک به انتشار دانش، ایجاد زیربناهای فن‌آورانه و ارتباطی جدید و توزیع عادلانه مسئولیت‌ها و منابع مالی بین سه سطح سیاست‌گذاری مرکزی، منطقه‌ای و محلی.

"جهانی فکر کن، محلی عمل کن" برنامه‌ریزی محلی است و محلی یعنی مردمی؛ چگونه زندگی می‌کنند و چه ارتباطاتی دارند. در واقع مجتمع زیستی جمع این ارتباطات و تجربیات زندگی کردن است، و ساختن یک مجتمع زیستی به معنای تقویت این نوع تجربیات و ارتباطات است.

نتیجه گیری

همانطور که جهانی شدن پیش رفته است، محلی شدن نیز پیش رفته است. حقیقت این است که این گرایش‌ها متوازن و به موازات همدیگر پیش نمی‌روند، بلکه آنها پدیده‌های نامتوازن و متداخل هستند. بنابراین، جهانی بودن به شکلی محلی بودن و محلی بودن به شکلی جهانی بودن است، اگر چه این دو تفاوت‌های عمده‌ای هم دارند. نتیجه این امر ایجاد یک ارتباط جدید اجتماعی- فضایی است، بدین معنا که شبکه‌ای از ارتباطات که اغلب در سطح منطقه شکل گرفته‌اند در سطح جهانی محو می‌شود. بنابراین، جای شگفتی نیست که برنامه‌ریزان به طور فزاینده‌ای به توسعه مجتمع زیستی، که در آنجا سرمایه مجتمع زیستی مفهوم کلیدی برای سازماندهی را دارد، علاقه‌مند شده‌اند.

"جهانی فکر کن، محلی عمل کن" هرگز به این اندازه یک مفهوم مناسب نبوده که امروز هست. برنامه‌ریزی محلی است و محلی یعنی مردمی؛ چگونه زندگی می‌کنند و چه ارتباطاتی دارند. در واقع مجتمع زیستی جمع این ارتباطات و تجربیات زندگی کردن است، و ساختن یک مجتمع زیستی به معنای تقویت این نوع تجربیات و ارتباطات است. این مفهوم ساختن مجتمع زیستی انعکاس دهنده اهمیت رشد فزاینده معانی‌ای نظیر سرمایه‌های انسانی، کالبدی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فناوری و نهادی است که همه این سرمایه‌ها درون مفهوم سرمایه مجتمع زیستی ادغام گردیده است.

در این مقاله نگارنده اصول اساسی مفهوم مجتمع زیستی را مرور کرده و پیشنهادهای را در رابطه با معنا، اجزاء تشکیل دهنده و پیامدهای آن برای عرصه‌های مختلف سیاست‌گذاری ارائه کرده است. اما از همه مهمتر، بر روی اهمیت آن برای ساختن مجتمع‌های زیستی تأکید کرده است. در اینجا این فکر که انواع مختلف سرمایه را می‌توان از طریق سرمایه مجتمع زیستی بهتر در کنار هم قرار داد مورد بحث قرار گرفت و همچنین اینکه نقاط تداخلشان به طور طبیعی بحث را به سمت تدوین چهارچوب نظری برای "مجتمع زیستی سازی" سوق می‌دهد. با مجتمع زیست سازی به فرایندی اشاره شد که از طریق آن سرمایه‌های مجتمع زیستی گوناگون برای ساختن یک مجتمع زیستی تجربه‌ای، ارتباطی و شبکه‌ای در کنار هم قرار می‌گیرند. سرمایه مجتمع زیستی در نقاط تقاطع این شکل‌های مختلف سرمایه قرار دارد و آن تنها شکل سرمایه است که می‌تواند اساس یک نظریه جدی مجتمع زیست سازی را تشکیل دهد.

پی نوشت‌ها

- 1- Community capital
- 2- Substantive theories
- 3- Interdisciplinary
- 4- Local
- 5- Governance
- 6- Divolution movement
- 7- Learning communities or knowledge-based communities
- 8- Localization of gloval polarization
- 9- Localization of global operational requirements
- 10- Agglomeration economies
- 11- Untraded interdependencies
- 12- Something in the air
- 13- Flexible specialization
- ۱۴- Ricardian comparative advantage, ریکاردو یکی از پدران اقتصاد کلاسیک است که دارای نظریه مزیت نسبی مکان و اجاره است.
- 15- Endogenous growth theories

- 16- Externalities
- 17- Accumulation of knowledge
- 18- Extensive
- 19- Incentive
- 20- Sector
- 21- Specialization
- 22- Devolution
- 23- Decentralization
- 24- Deconcentration
- 25- Governance
- 26- Subsidiary
- 27- Economic rationale

منابع:

- 1- Becattini G. (1990), “**The Marshallian industrial district as a socio-economic notion**” in Pyke F., Becattini G. and Sengenberger W. (eds.), *Industrial Districts and Inter-firm Cooperation in Italy*, ILO, Geneva.
- 2- Benko, Georges, Dunford, Mick and Heurley, Jennifer (1997), “**Les districts industriels, vingt ans de recherche**”, in *Espaces et Societes*, No. 88/89.
- 3-Camagni R. (1991), “**Local milieu, uncertainty and innovation networks: towards a dynamic theory of economic space**”, in R. Camagni (ed.), *Innovation networks: spatial perspectives*, Belhaven-Pinter, London.
- 4- Camagni R. (2002), “**On the concept of territorial competitiveness: sound or misleading?**” *Urban Studies*, n. 13.
- 5- Camagni R. (2004), “**Uncertainty, social capital and community governance: the city as a Milieu**”, in R. Capello, P. Nijkamp (eds.), *Urban dynamics and growth: advances in urban economics*, Amsterdam, Elsevier, 2004.
- 6- Camagni R., Villa Veronelli D. (2004), “**Natural resources, know-how and territorial innovation: the apple production system in Val di Non, Trentino**”, in Camagni R., Maillat D., Matteaccioli A.
- 7- Capello R. (2001), “**Urban Innovation and Collective Learning: Theory and Evidence from Five Metropolitan Cities in Europe**”, in Fischer M.M. and J. Froehlich (eds.), *Knowledge, Complexity and Innovation Systems*, Springer, Berlin, Heidelberg, New York.
- 8- Coleman J.S. (1990), *Foundations of social theory*, Harvard Univ. Press, Cambridge Mass.
- 9- Dosi, G. (1982), “**Technological paradigms and technological trajectories**”, *Research Policy*, n. 3
- 10- European Commission (2005), *Territorial state and perspectives of the European Union*, Scoping document and summary of political messages.
- 11- Grootaert C., van Bastelaer T. (2001), “**Understanding and measuring social capital: a synthesis of findings and recommendations from the social capital initiative**”, World Bank, Social Capital Initiative Working Paper n. 24, April, Washington D.C.
- 12- Krugman, Paul (1993), *Geography and Trade*, MIT Press.
- 13- Lucas R. (1988), “**On the mechanics of economic development**”, *Journal of Monetary Economics*, vol 22.
- 14- Malmgren H.B. (1961), *Information expectation and the theory of the firm*, *Quarterly Journal of Economics*, 75.
- 15- Nelson, R., Winter, S. (1982), *An evolutionary theory of economic change*, Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- 16- North D. (1990), *Institutions, institutional change and economic performance*, Cambridge University Press, Cambridge.
- 17- Oates, Wallace E. (1972), *Fiscal Federalism*, Harcourt Brace Jovanovich.
- 18- OECD (1991). *Strategic Industries in a Global Economy*, OECD Publications, Paris.
- 19- OECD (2000), *Cities and Regions in the New Learning Economy*, OECD Publications, Paris.
- 20- OECD (2001), *Why Territorial Politics Matter*, Chapter I in *OECD Territorial Outlook*, OECD Publications, Paris.
- 21- OECD (2001), *The Conceptual Framework*, Chapter III in *OECD Territorial Outlook*, OECD Publications, Paris.
- 22- Porter, Michael E. (2000), “**Clusters and the New Economics of Competition**”, in Garten, Jeffrey E.: *World Views*, Harvard Business Review Books.
- 23- Putnam R. D. (1993), *Making democracy work*, Princeton University Press, Princeton.
- Romer P. (1990), “**Endogenous technological change**”, *Journal of Political Economy*, vol.98.
- 24- Scott, Allen J. (1998), *Regions and the World Economy*, Oxford University Press.
- 25- Williamson O. (2002), “**The lens of contract: private ordering**”, *American Economic Review, Papers and Proceedings*, vol. 92, 2, 438-453

